**بسم الله الرحمن الرحیم**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ [حجرات:12]

**عنوان مقاله**

**تاثیر ادبیات عرب (لغت، صرف و نحو) در فهم آیه 12 حجرات**

**استاد راهنما:**

**استاد رجبی**

**چکیده**

برای فهم آیات قرآن نیاز به شناخت زبان قرآن می باشد، پس می توان گفت که فراگیری ادبیات در فهم آیات تاثیر شگرفی دارد. بنابراین ما میزان این تاثیر را با توجه به جایگاه ادبیات تا حدودی بررسی کردیم و نتیجه تاثیر علوم لغوی، صرفی و نحوی را تا حدی روشن نمودیم و متوجه شدیم که این علوم چه تاثیری در فهم معنا داشته و در ترجمه قرآن کریم چه کمکی به ما می کنند گرچه برای ما روشن شد که علوم دیگری نیز لازمه کار هستند. در پایان سعی شد که به ترجمه ای روان که الفاظ را رساتر از زبان مادر به ما منتقل کند، برسیم و در نتیجه، این کار سبب شد که ما به معنای روان تر از کلمات رسیدیم و ترجمه ای روان تری را ارائه کردیم.

**کلیدواژه**: **ادبیات عرب ، غیبت، توبه، آیه 12 سوره حجرات، قرآن**

**مقدمه**

یکی از منابع مهم ما در فهم دین، قرآن است و قرآن نیز به زبان عربی می باشد، بنابراین زبان عربی زبان فهم و شناخت دین می باشد و هر چه ما این شناخت را بیشتر کنیم، فهم ما از دین بیشتر و عمیق تر خواهد بود. ما در این مقاله سعی داریم میزان اثرگذاری علوم ادبی را در فهم عمق قرآن واکاوی کنیم.

ما با سیری در آیات به آیه ی 12 سوره ی حجرات رسیدم که شاید بگوییم کامل ترین تعریف و نوع اثر آن در بین انسان های را بیان نموده و انسان را از آن در شرایطی که خواهد آمد نهی می نماید .حال برای فهم عمق معنا این آیه برآن شدیم که به این سوال پاسخ دهیم که تاثیر ادبیات عرب (لغت، صرف و نحو) در فهم آیه 12 حجرات چه مقدار می باشد. در این مسیر ما از کتب ادبی مرجع بهره بردیم و از مرجع ترین کتب تفسیری را برگزیدیم.

ما در این پژوهش چندین بخش در نظر گرفتیم که در اولین بخش با نگاهی صرفی و لغوی سراغ آیه مربوطه رفته و به واکاوی این بخش از موضوع خواهیم پرداخت و در دومین بخش مباحث نحوی را پیگیری می کنیم، در بخش بعدی نیز، یک جمع بندی از سه بخش گذشته داشته و با رسیدن به ترجمه ای از دل معانی نشان خواهیم داد که آشنای با عمق معانی چه تاثیر در رسیدن به درک همگانی از فهممان خواهد داشت. ما در بین فصول به نکاتی از آیه که جای بحث بیشتری داشت نیز اشاره می کنیم که ضمیمه کردن آن در بهره وری از آیه تاثیر گذارتر خواهد بود.

اما ما می دانیم که ادبیات شاخه های متفاوتی دارد که ما از این میان روی بحث لغوی، صرفی و نحوی تمرکز کرده ایم. همچنین می دانیم که علاوه بر علوم ادبی علومی دیگر نیز مهم و اثر گذار می باشد، اما ما تنها به بخشی از علوم ادبی می پردازیم و شیوه ی بحث کتابخانه ای را انتخاب نموده ایم.

در پایان تشکر می کنیم از حوزه علمیه علوی قم که چنین فرصتی را فراهم کرده برای عرصه مهم پژوهش و تشکر ویژه از معاون پژوهش، جناب آقای عابدینی، استاد راهنما، جناب آقای رجبی و سایر اساتیدی که ما را راهنمای کردن در رسیدن به هدفی که انتخاب کردیم، گرچه راه طولانی در رسیدن به این هدف باقی مانده است. ومن الله توفیق

**واکاوی صرفی و لغوی**

ما در این بخش به تجزیه کلمات آیه و بیان معنای آن خواهیم پرداخت می دانیم کلام به سه بخش اسم و فعل و حرف تقسیم می شودولی مباحث حرفی در صرف بررسی نمی شوند که آن را در بخش واکاوای نحوی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

**1. اسامی:**

1. أَيُّ: ‏ أیّ وصلیه، مبنی، مفرد، نکره، مذکر، به معنای آن وابسته به عاقل یا غیر عاقل بودن مخاطب دارد، اگر عاقل باشد به معنای کس یا شخص و اگر غیر عاقل باشد شی یا چیز می باشد.

2. الَّذِينَ:اسم موصول، مبنی، جمع، مذکر، به معنای کسانی که استفاده شده است و در واقع موصول برای جمع مذکرعاقل است.

1. واو(در آمَنُوا، اجْتَنِبُوا و تَجَسَّسُوا) :اسم، ضمیر متصل مرفوعی، جمع، مذکر
2. واو ((الواو) في (كرهتموه)):زائده بوده و برای اشباع حرکت میم می باشد و دارای معنا نیست.

5. كَثِيرًا: اسم، صفت مشبهه از کثُر یکثُر، مفرد، مذکر، به سه صورت الكَثْرَةُ و الكِثْرَةُ و الكُثْرُ آورده شده است و معنایی نقيض قلّت و کمی را می رساند. کثیرا به دلیل نکره بودن، دلالت بر تعظیم و ابهام دارد. در این آیه می خواهد نسبت به مطلق ظن بیان نماید که بسیاری از آن گناه محسوب شده و در دایره عقوبت جای دارد.

6. الظَّنِّ: اسم، که فعل آن بر وزن فعَل یفعُل می باشد، مصدر، مفرد، مذکر، معرف به ال، صحیح، سه حرف اصلی آن ظ، ن و ن میباشد بر وزن فعل و معنای اجمالی آن‏: اعتقاد غیر جازم است،

در واقع گمان آنچیزی است که متکی به یقین نباشد و یک پله از شک بالاتر است.

در لسان العرب آمده است: « همان شک است و برخلاف یقین می باشد، زیرا یقین یک چیز قطعی است در صورتی که ظن این گونه نیست و او اسم و مصدر است، و جمعُ‏ الظَّنِ‏، ظُنُون‏ می شود،» ( ابن منظور، محمد بن مكرم‏، 1414ه ق، ج‏13، ص: 272)[[1]](#footnote-1)

1. بَعْضَ: ثلاثی مجرد، بعض، جامد غیر مصدری، مفرد، مذکر‏، معرفه بالاضافه، صحیح، به معنای:گروهی (طائفةٌ) از او(منه)‏ می توان معنای بخشی را نیز از به آن نسب داد.
2. إِثْمٌ: فعل آن بر وزن فعِل یفعَل، ءثم، بر وزن فعْل، جامد غیر مصدری، مفرد، مذکر، نکره، معنای آن بالكسر: گناه (الذَّنْب‏).

9. كُم: اسْم مَبْنِي بر سُّكون، ضمیر متصل منصوبی مجروری، جمع، مذکر، شامل دو حرف می باشد به معنای؛ شما است.

10. أَحَدُ: از وحد بر وزن فعَل یفعِل گرفته شده است، مفرد، مذکر، معرفه بالاضافه، معنای آن تک و تنها یا یکی می باشد، برای مثال: و يَوْمٌ من الأَيَّام‏

11. لَحْمَ**:** ثلاثی مجرد، جامد غیر مصدری، مفرد، مذکر، معرفه بالاضافه، معرف ، صحیح، برداشت ما از التحقیق در مورد معنای این کلام: آنچیزی که در هیئت آن انسجام و نظمی حاکم است می باشد. و از مصادیقش: گوشت در بدن حیوان است که انسجام در بدن و اجزاء آن را در بردارد.

در قاموس قرآن آمده است: «معنای آن گوشت می باشد. جمع آن لحوم است. و نيز لحام و لحمان آمده ولى در قرآن يافته نيست‏».(قرشى، على اكبر، 1371، قاموس قرآن، ج‏6، ص: 184)

12. أَخِيهِ: ثلاثی مجرد، ءخو، جامد مصدری، مفرد، مذکر،معنای آن همانا است که از اسما سته می باشد و اصل آن أَخو می باشد، که در حالت مجروری قرار گرفته و اضافه شده است و واو قلب به یاء شده است.

در قاموس بیان شده: «برادر. رفيق. مصاحب.ريشه آن أخو با واو است. در اصل كسى را گويند كه با ديگرى در پدر و مادر و يا در يكى از آندو شريك است، در مفردات برادر رضاعى را نيز از اصل معنى شمرده است. در اقرب الموارد گويد: أخ كسى است كه تو و او را يك صلب يا يك شكم جمع كند. عبارت اقرب الموارد ناقص است، زيرا ببرادر پدر و مادرى شامل نيست. مگر با اولويّت». (قرشى، على اكبر، 1371، قاموس قرآن، ج‏1، ص: 36)

13. مَيْتًا**:** ثلاثی مجرد، موت، صفت مشبهه، مفرد، مذکر و مونث، در معجم مقاییس اللغه چنین بیان شده است:«موت‏: الميم و الواو و التاء؛ دلالت می کند بر رفتن قوه از چیزی. منه‏ المَوْتُ‏: خلاف زندگی.»(: ابن فارس، احمد بن فارس‏، 1404ه ق، ج‏5، ص: 283)

در اصل موت بوده است که به مصدر مرّه تبدیل شده و نوعی خاص از مرگ را بیان می کند، مانند: مات ميتة حسنةبه معنای انتفای از دنیا می باشد و برای هر چیز متاسب با ذات و وجود خودش.

در قاموس قرآن آمده: « فعل آن از باب نصر ينصر و علم يعلم ميايد على هذا «مات يموت» و «مات يمات» هر دو صحيح است‏ و بیان کرده است که؛ ميت و ميّت: هر دو بمعنى مرده است.». (قرشى، على اكبر، 1371، قاموس قرآن، ج‏6، ص: 332)

1. تُمُ: ضمیر متصل مرفوعی، جمع، مذکر، به معنای شما
2. هُ**:** ضمیر متصل منصوبی مجروری، مفرد، مذکر، به معنای او

16. اللَّهَ: ثلاثی مجرد، أله، جامد غیر مصدری، مفرد، معرفه به ال یا علم، در واقع به هر آنچه غیر خدا باشد گویند که جمع آن را آلهه گویند. کلمه ای است که اطلاق نمی شود مگر بر خداوند عزیز و متعال، پس همانا وی معبود است، همان کسی که حقیقتاً متحیر هستند عقول در مقامش و عظمتش، این اسم در اسلام اخص و برتر است از بین سایر اسماء الحسنی، و همانا دلالت می کند بر ذات مستجمع تمام صفات جلال و جمیل خدای متعال.

17. تَوَّابٌ**:** از توب بر وزن فعَل یفعُل گرفته شده است، بر وزن فعال، غیر مصدر، معرب، مشتق، صیغه مبالغه، نکره، مفرد، مذکر، به معنای باز گشتن و رجوع کردن است.

در معجم مقاییس اللغه آمده است: « دلالت بر رجوع و بازگشت از چیزی می کند».(: ابن فارس، احمد بن فارس‏، 1404ه ق، ج‏1، ص: 357)

در لسان العرب گفته شده است: « بازگشت از گناه و در حدیثی آمده است: النَّدَمُ‏ تَوْبةٌ. پشیمانی توبه است.و التَّوْبُ‏ مثلُه. و توبه همانند او است».( ابن منظور، محمد بن مكرم‏، 1414ه ق، ج‏1، ص: 233)

18. رَّحِيمٌ**:** از رحم بر وزن فعِل یفعَل گرفته شده است،غیر مصدر، معرب، مفرد، مذکر، معرف، مشتق رحم، صفت مشبه می باشد و به معنای بسیار مهربانی کننده و رحمت عام خداوند را مد نظر دارد و دلالت بر ثبوت می کند،صدوق رحمه اللّه در توحيد در معنى رحيم فرموده: «معنى رحمت نعمت است و راحم بمعنى منعم است»

**2. افعال:**

1. آمَنُوا**:** ءمن، ماضی، ثلاثی مزید، مهموز، غیر سالم، باب افعال، جمع مذکر غائب، معلوم، لازم**،** از أمن گرفته شده است و به معنای ایمان آوردید.

2. اجْتَنِبُوا**:** جنب، امر، ثلاثی مزید، سالم، باب افتعال، جمع مذکر مخاطب، معلوم، متعدی، به معنای دوری گزیدن.

برخی به معنای شکاف انسان و غیر او گرفته اند. مانند: قعَدْتُ إلى‏ جَنْب‏ فلان و إلى‏ جانِبه‏ ( من در کنار فلانی نشستم)، حال با توجه به ترکیب آیه معنای دوری کردن و منصرف شدن از آن معنا می شود.

3. تَجَسَّسُوا: جسس، مضارع،ثلاثی مزید، مضاف، غیر سالم، باب تفعُّل، جمع مذکر مخاطب، معلوم، لازم، تَجَسَّسُوا: از جسس گرفته شده است به معنای پیگیری پنهانی از امور دیگران که دوست دارند پنهان بماند.

راغب اصفهانی در مورد معنای جسس می فرماید: « معنى اصلى‏ جَسّ‏- لمس كردن و گرفتن نبض و شناختن تپش آن براى حكم كردن در مورد سلامتى و بيمارى است، كه اين معنى ريشه‏اى اخصّ از حسّ- است زيرا حسّ- شناسايى از راه ادراك حسّى است ولى جسّ شناختن حال غير از راه حسى- است از واژه- جس- لفظ جاسوس‏ مشتقّ شده است »(راغب اصفهانى، حسين بن محمد، 1356ه ش، ج‏1، ص: 379)

در معجم مقاییس اللغه جسس را این گونه تعریف کرده است: « لمس ملایم چیزی. (هو تعرُّف الشئ بمسٍّ لطيف.)» (ابن فارس، احمد بن فارس‏، 1404ه ق، ج‏1، ص: 414)

4. يَغْتَب**:** غیب، مضارع،ثلاثی مزید، باب افتعال، مفرد مذکر غائب، معلوم، متعدی**،** گرفته شده از کلمه «الغیب» است و در معجم مقاییس اللغه آمده است: **«** از الغين و الياء و الباء تشکیل شده، که همانا دلالت می کند بر پنهان بودن چیزی از چشمان **»** و در اصطلاح الغیب به معانی این است که : در غیاب یک فردی چیزی بگویید که او به بیان آن مطلب راضی نباشد**.**

5. يُحِبُّ:حبب، مضارع، ثلاثی مزید، باب افعال، مضاعف، مفرد مذکر غائب، معلوم، متعدی، به معنای دوست داشتن و میل شدید می باشد و نقیض آن بغض و تنفر می باشد.

6. يَأْكُلَ:از اکل گرفته شده است، ماضی، ثلاثه مجرد بر وزن فعِل یفعَل، جمع مذکر مخاطب، معلوم، متعدی، به معنای خوردن می باشد، و در مثال آیه که می فرماید: می خورد غیبت کنند گوشت برادر را از این حیث می باشد که زایل می کند شخصیت و وجاهت وی را.

7. كَرِهْتُم**:** کره، ماضی، ثلاثه مجرد، فعَل یفعَل، جمع مذکر مخاطب، معلوم، متعدی، معنای آن در مقابل اراده است که همانا اراده طلب همراه با اختیار و انتخاب است و معنای کراهت عکس معنای فوق می باشد**.**

در مقاییس آمده است: « دال بر عدم رضایت و خواست است».( ر.ک: ابن فارس، احمد بن فارس‏، 1404ه ق، ج‏5، ص: 172)

راغب اصفهانی بیان نموده اند**: «** به معنای سختی و مشقتی است که از خارج وجود انسان به انسان می رسد و او آنرا زشت می داند و از آن اکراه دارد».(ر.ک: ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن، ج‏4، ص: 15‏)

8. وَاتَّقُوا**:** وقی، امر، ثلاثه مزید، باب افتعال، جمع مذکر مخاطب، معلوم، متعدی، چون فاءالفعل آن حرف عله می باشد و به باب افتعال رفته است باعث می شود واو تبدیل به تاء باب شده است و در هم ادغام می شود طبق قاعده صرفی، در اصل وقی بوده است که تاء مغلوب از واو می باشد و راغب اصفهانی در مورد معنای آن می گوید: « نگهداشتن خود از چيزى است كه زيان و ضرر مى‏رساند.» .(ر.ک: ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن، ج‏4، ص: 479‏)

**واکاوی نحوی**

در این بخش با نگاه نحوی به بررسی نقش و اعراب مفردات و جملات آیه خواهیم پرداخت.

**ترکیب آیه**

**1. مفردات:**

(یا): حرف ندا، در ادبیات یا را حرف ندا خوانند در واقع برای صداکردن فردی یا خطاب قرار دادن بهره می گیرند، همچنین در مورد این حرف می توان گفت که عامل نیست.(ر.ک: صفایی بوشهری، 1397 ص 75).

(أيّها): منادى نكرة مقصودة مبنيّ بر ضمّ در محلّ نصب. و ها در آن مهمل است یعنی در غیر خود عمل نمی کند. زمانی که بعد از حرف ندا کلمه ای باشد که الف و لام دارد، و ایُّ می آید بین این دو فاصله قرار می دهد زیرا نمی توان حرف ندا را بعد از کلمه الف و لام دار به جزء نام جلاله ی الله آورد و اگر مونث بود، أیه می آید، ها نیز حرف تنبیه بوده و معنای آن توجه دادن و خطاب کردن می باشد.

(الذين): موصول بدل از أيّ - یا عطف بيان برای أیّ- در محلّ نصب‏.

(آمنوا): فعل ماضی، صله بوده و محلی از اعراب ندارد

(اجتنبوا): فعل أمر مبني على حذف النون، (الواو): فاعل.

‏(كثيرا): مفعول به.

(من الظنّ): متعلّق بنعت برای (كثيراً) در واقع؛ من الظن صفة لكثيراً، حرف جاره، عامل، دارای انواع معانی می باشد با توجه به جمله باید معنا شود در اینجا به معنای من بیانیه می باشد، ال آن نیز ال استغراق است.

(إنّ): حروف مشبه بالفعل بوده و عامل است، بعض اسمها و الظن مضاف الیه آن وإثم نیز خبر إن می باشد، در معنا می توان از همانا و به درستی بهره گرفت و برای رفع توهم اتصال یا انفصال خبر به اسم به کار می رود.

نکته: إنّ به همراه اسم (الظن) و خبرش (إثم)، علت برای نهي‏ می باشد.

(الواو): حرف عطف بوده و مهمل می باشد.

(لا): ناهية جازمة در دو جایگاه و عامل است و به دلیل ناهیه جازمه بودن معنا سلبی به کلمه می دهد.

(تجسّسوا): مضارع مجزوم بلا ، حذف شده یکی از دو تاء مربوط به باب تفعُّل آن.

(لا يغتب): عطف بر تجسّسوا.

(واو): تجسّسوا فاعل آن و بعضُ فاعل لا یغتب می باشد و کم مضاف اله می باشد.

(بعضا): مفعول به‏.

(الهمزة): للاستفهام الإنكاريّ یا به عبارتی التقريري، از نظر عمل نیز مهمل می باشد، بنابراین معنای استفهام الإنكاري‏ میدهد، یعنی آیا چنین است؟ که در واقع می خواهد معنای عدم را با استفهام برساند.

(يحب): فعل مضارع مرفوع.

(أحدكم): فاعل و کم مضاف الیه.

أن و انچه که در آن است ، منصوب است بنابر مفعولیت برای يحب و خود (أن)، حرف مصدريّ است و با به مصدر بردن فعل بعد خود آن را در معنا تبدیل به مفرد می سازد.

(یاکلَ): فعل مضارع است و دلیل منصوب بودنش أن مصدریه می باشد.

(لحم): مفعول به.

(اخیه): مضاف الیه.

(ميتا): حال از أخيه یا «من لحم أخيه» بوده و منصوب می باشد.

(الفاء): فاء فصیح می باشد، رابطة برای جواب شرط مقدّر، و مهمل است، به معنای بنابراین و پس می باشد.

(كرهتموه): فعل و فاعل و مفعول به.

(الواو) در (كرهتموه): زائدة إشباع حركة الميم‏.

(الواو): استئنافية.

(اتقوا): فعل أمر و فاعل.

(اللّه): مفعول به.

(إن): حروف مشبه بالفعل است و اللهَ اسم و تواب خبر آن می باشد.

(رحیم): می تواند خبر دوم إن باشد یا صفت برای توّاب.

**1.2: جملات**

«اجتنبوا ...»: محلی از اعراب ندارد، جواب برای نداء می باشد.

«إنّ بعض الظنّ إثم ...»: محلی از اعراب ندارد، جمله تعلیلیه یا مستئنفه بیانیه می باشد.

«لا تجسّسوا»: محلی از اعراب ندارد عطف بر جمله ی جواب نداء می باشد.

«لا يغتب بعضكم ...»: محلی از اعراب ندارد، عطف بر جمله ی جواب نداء می باشد.

«يحبّ أحدكم ...» محلی از اعراب ندارد، جمله استینافیه می باشد.

«يأكل ...»: محلی از اعراب ندارد ، صله است برای موصول حرفی (أن).

«المصدر المؤوّل (أن يأكل ..)»: در محلّ نصب مفعول به.

«كرهتموه ...»: در محلّ رفع خبر برای مبتدأ محذوف که می توان هذا را در تقدیر گرفت...

«الجملة الاسميّة»: جواب شرط مقدّر یعنی می توان گفت: [إن لم تحبّوا ذلك فهذا كرهتموه] و محلی از اعراب دارد یا ندارد؟؟؟.

«اتّقوا اللّه ...»: محلی از اعراب ندارد، عطف بر استناف مقدّر یعنی می توان بیان نمود:[ فاكرهوا الظنّ و التجسّس و الغيبة و اتّقوا اللّه] و عطف انشاء بر انشاء شده و مشکلی ندارد.

«إنّ اللّه توّاب ...»: محلی از اعراب ندارد، استئنافيّة.

**ترجمه مختار و نقد و بررسی ترجمه های موجود**

همان طور که از بیان موضوعات بر می آید شاید اگر شناخت ادبیات ممکن نبود نمی توانستیم به درک و فهم صحیحی از موضوعات دست یابیم و این خود بارغه ای از امید در ما روشن می کند که چگونه میتوان به عمق مطالب دست یافت.

با کمی تجربه در زمینه ادبیات داشتن خلاقیت و خرج کردن زکاوت نمونه ای از رشد عمق معنایی، از دل ادبیات خارج می شود اما این دلیل بر آن نیست که خود را خارج از مطالب و علوم دیگر بدانیم، ما از ادبیات به عنوان یک علم ابزاری و آلت نام می بریم و در این بین علوم دیگر نیز هستند که در فهم، نقش اساسی ایفا می کنند.

ما می توانیم با دقت به نکاتی که بیان شده و می شود، این نتیجه را بگیریم که ادبیات سهم بسزای در فهم عمق معنای الفاظ و خانواده آن یعنی جملات و هم در فهم معنای تحت الفظی، تفسیری و ... دارد، و شناخت هر چه بیشتر آن در کنار سایر علوم ما را یاری می کند برای رسیدن به عمق معانی و مقصود متکلم.

حال با نگاهی به انواع ترجمه که در کتاب پژوهش های قرآنی آمده است، روش‏هاى ترجمه را مى‏توان چنین بر شمرد: « 1. ترجمه لغوى یا لفظ به لفظ؛ 2. ترجمه تحت اللفظى؛ 3. وفادار یا امین؛ 4. ترجمه معنایى؛ 5. ترجمه آزاد؛ 6. ترجمه تفسیرى.

که ما از این 6 بخش تنها به 2 بخش اول کار داریم و کار ما خارج است از سایر بخش ها که آنها لاجرم نیازمند به دانش بیشتر و فهم عمیق تر نسبت به مسئله می باشد.

حال از ترجمه لغوى دو معنا اراده مى‏شود که عبارتند از:

الف - ترجمه واژه‏هاى دشوار قرآنى به زبان مقصد.( ابوالقاسم، پاینده، یادداشت مترجم؛ قرآن ناطق ، 241-233)

این نوع ترجمه - البته اگر بتوان نام آن را ترجمه گذاشت - بیشتر براى گروه خاصى از مردم مفید است؛ کسانى که تا حدودى به زبان عربى آشنایى دارند و مى‏توانند پس از فهمیدن معناى واژه، خود مفهوم جمله را درک کنند. این نوع ترجمه از گذشته‏هاى دور تا کنون رواج داشته و مورد استفاده بوده است. براى نمونه، ترجمه مفردات سوره اخلاص از لسان التنزیل، چنین است: «هو: وى؛ احد: یکى؛ الصمد: پناه نیازمندان؛ لم یلد: نزاد کسى را؛ ولم یولد: و نه زاد شد از کسى (الولاده: زادن) لم یکن: نبود و نباشد (اکون؛ بودن)؛ له: مر او را؛ کفواً: همتایى؛ احد: هیچ کس.» این نوع ترجمه قرآن، افزون بر مسامحه در اطلاق ترجمه بر آن، مشکلات متعددى دارد؛ از جمله رعایت نکردن جایگاه هر واژه و دخالت آن در ترجمه و تفسیر (وجوه و نظایر)، مغفول ماندن معانى واقعى اصطلاحات و تشبیهات و کنایات و نیز معادل نداشتن برخى از حروف تأکید، موصولات، نون تأکید و...( ابوالقاسم، پاینده، یادداشت مترجم؛ قرآن ناطق، ص 239)

ب - ترجمه پیوسته مفردات قرآن همگام با ساختار زبان مبدأ.

هدف اصلى در این نوع ترجمه، انتقال معناى واژه‏هاى زبان مبدأ به زبان مقصد است، البته در صورت و قالبى مشابه صورت و قالب زبان مبدأ؛( مشکلات ساختارى ترجمه‏هاى قرآن کریم، ص 22) به بیانى دیگر، ساختار چنین ترجمه‏اى با ساختار نحوى زبان مقصد سازگار نبوده، و با زبان معیار فاصله‏اى بسیار دارد. برخى دیگر از معایب چنین ترجمه‏اى عبارت است از: - تعادل ترجمه (منظور از تعادل ترجمه، همسانى تأثیر متن مبدأ و متن مقصد بر خوانندگان است) در آن مفقود است و دلیل آن وابستگى بیش از حد به زبان مبدأ و الگوهاى دستورى آن است. - واحد ترجمه در این نوع ترجمه معمولاً تکواژ و گاه واژه است. - انسجام در این نوع ترجمه به دلیل دورى از الگوهاى دستورى و زبانى زبان مقصد، مخدوش است. - در این نوع ترجمه از حذف و اضافه تا حد زیادى اجتناب مى‏شود. - انتقال پیام در این نوع ترجمه با دشوارى‏هاى فراوانى همراه است و گاه اساساً منتقل نمى‏شود. این نوع ترجمه را مى‏توان به وفور در ترجمه‏هاى کهنى چون ترجمه تفسیر طبرى و ترجمه‏هاى متأخرى چون ترجمه معزى، شعرانى، یاسرى، اشرفى تبریزى و مصباح زاده(به باور برخى محققان، درصد این نوع ترجمه در ترجمه‏هاى یاد شده، بین 70 تا 90% است. (ر.ک: همان، ص 23-22)) یافت، مانند: «فَما یُکَذَّبک بعدُ بالدین» - پس چه چیز تکذیب کند تو را از این پس در دین؟ (معزى) - پس چه چیز تکذیب مى‏نماید تو را بعد از این در دین؟ (یاسرى، اشرفى، شعرانى و مصباح زاده) «و وَهبناله اهلَه و مثلَهم مَعَهم رحمةً منا و ذکرى لأُولِى الألبابِ»( سوره ص، 43) - و بخشیدیم او را گروه او و ماننده ایشان بخشایشى از ما و پندى خداوندان خردها را. (ترجمه تفسیر طبرى) - و دادیمش خاندانش را و مانند آنان را با آنان رحمتى از ما و یادآوردنى براى دارندگان خردها. (معزى(

حال بیاید کمی با ترجمه تحت اللفظى آشنا شویم:

برخى محققان و صاحب نظران، ترجمه لفظ به لفظ در معناى دوم را ترجمه تحت اللفظى جدا نکرده‏اند و هر دو را با عنوان «تحت اللفظى» و یا «لفظ به لفظ» و یا «کلمه به کلمه» بحث کرده‏اند،( ر. ک: قرآن ناطق، ص 241 و 242؛ ترجمه آیة اللَّه مکارم شیرازى، یادداشت مترجم؛ تفسیر و مفسران، ج 1، ص 113) ولى برخى به پیروى از ترجمه پژوهان مغرب زمین، آن دو را از یکدیگر جدا ساخته‏اند. ویژگى‏هاى این نوع از ترجمه عبارتند از: هدف اصلى در این نوع ترجمه، انتقال معناى الفاظ و دقایق دستورى است، ولى توجه به آن به انتقال پیام یا محتواى بافتى متن مبدأ بیش از ترجمه لفظ به لفظ است و خواننده تا حدودى، هر چند با دشوارى، پیام را دریافت مى‏کند. - تعادل ترجمه در این نوع از ترجمه نیز به طور کامل و مطلوب رعایت نمى‏شود. - واحد ترجمه در آن «واژه» و گاه «تکواژ» است. - انسجام متن مقصد به دلیل پاینبدى بیش از حد به زبان مبدأ مخدوش است، ولى وضعیت آن نسبت به ترجمه لفظ به لفظ، کمى بهتر است و فى الجمله انسجامى در آن دیده مى‏شود. - حذف و اضافه در آن از لفظ به لفظ بیشتر است و این امر در راستاى نزدیک شدن به الگوهاى بیانى زبان مقصد رخ میدهد. - زبان این نوع ترجمه از زبان معیار به دلیل نزدیکى آن به الگوهاى بیانى و ساختارى دستورى متن اصلى، فاصله دارد. این نوع ترجمه را کم و بیش در بسیارى از ترجمه‏ها مى‏توان دید؛ مانند: «یَخافُون ربَّبهم مِنْ فَوقِهم و یَفَعلون ما یُؤمَرون» نحل/50 - از پروردگارشان از بالاتر خویش مى‏ترسند... (پاینده). » (نشریه پژوهشهای قرآنی، 1384، ، شماره 42 و 43)

با بیان فوق و آشنای با انواع ترجمه بالاخص تحت اللفظی، به این نکته می رسیم که این یک فن و هنر می باشد که توان منظور متکلم یک زبان را با کمترین فاصله گیری از معنای مقصود به مخاطبان سایر زبان ها برسانیم کاری که شاید بشود بقول صاحبان فن گفت: « نشدنی است » ما هم دائیه ای در این زمینه نداریم، تنها سعی و تلاشمان برای کم کردن فاصله بین منظور و مراد متکلم و فهمی که مخاطب خواهد داشت متمرکز شده و خب همان طور که می دانید این امر به امور متفاوتی بستگی دارد که برخی از آنها مخصوصا در فهم آیات به اموری ماوراء دانش بشر مربوط می شود، مثلا اینکه علامه طباطبایی نکته از دل آیات درک می کند که دانشمندان جهان با سالها تلاش نمی تواند بدان دست تازند که به گفته خود علامه: « این تفضلات تنها از جانب خدا است » نمی تواند جزء سیاهه های کاغذ دانست باید در سفیدی های آن که جای بیشتری را نیز می گیرد، پیدا کرد و شاید هم نتوان درک نمود انعکاس طلوع خورشیدی که از دل پاکانی از اولیاء خدا خارج می شود. این خارج از سواد ناداشته ما است که بخواهیم راجبش نظر بدهیم و صحبت نمایم و این را به صاحبان علم وامی گذاریم. انشاءالله

گفتنی است که طبق بیان پیشین، زبان عربی، زبان متون دین است و اهمیت ترجمۀ این متون، اهمیت ترجمۀ مناسب را آشکار می‌کند. زبان عربی به‌گونه‌ای است که گاه صرف ترجمۀ عبارات، گویای مقصود گوینده نیست. یکی از گونه‌های ترجمه، ترجمۀ بلاغی است، که افزون بر انتقال معانی کلمات، حس حاکم بر فضای کلام مبدأ را نیز به مخاطب منتقل می‌کند؛ ازاین‌رو می‌توان ترجمۀ بلاغی را تکامل ترجمۀ عادی دانست. اما ما در این مقاله به ترجمه بلاغی نمی پردازیم و آن را به مقاله های دیگر ارجاع می دهیم.

خُب، بعد از آشنای با انواع ترجمه ها ابتدا به چند ترجمه دقت کنید:

ترجمه آقای آدینه وند که معروف به ترجمه آخوندی و بیان ریزکاری هاست بیان می دارد: اى كسانى‏كه ايمان آورده‏ايد از بسيارى از گمانها بپرهيزيد چراكه بعضى از گمانها گناه است و هرگز (در كار ديگران) تجسّس نكنيد و هيچيك از شما ديگرى را غيبت نكند آيا كسى از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد (به يقين) همه شما از اين امر كراهت داريد تقواى الهى را پيشه كنيد كه خداوند توبه‏پذير و مهربان است.

ترجمه آقای مکارم که به عنوان ترجمه شعیر شناخته شده است بیان می دارد: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! از بسيارى از گمانها بپرهيزيد، چرا كه بعضى از گمانها گناه است؛ و هرگز (در كار ديگران) تجسّس نكنيد؛ و هيچ يك از شما ديگرى را غيبت نكند، آيا كسى از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به يقين) همه شما از اين امر كراهت داريد؛ تقواى الهى پيشه كنيد كه خداوند توبه‏پذير و مهربان است!

شاید گمان کنید که این دویک ترجمه است اما باید گفت که این ترجمه از دو مترجم گرامی می باشد و این ایرادی بر ترجمه نیست.

و در ترجمه آقای الهی قمشه ای نیز بیان شده است: اى اهل ايمان، از بسيار پندارها در حق يكديگر اجتناب كنيد كه برخى ظنّ و پندارها معصيت است و نيز هرگز (از حال درونى هم) تجسس مكنيد و غيبت يكديگر روا مداريد، هيچ يك از شما آيا دوست مى‏دارد كه گوشت برادر مرده خود را خورد؟ البته كراهت و نفرت از آن داريد (پس بدانيد كه مثل غيبت مؤمن به حقيقت همين است) و از خدا پروا كنيد، كه خدا بسيار توبه پذير و مهربان است‏.

حال در بحث ترجمه باید با توجه به تجربه ی مترجمان گرامی و نکاتی که در بخش های صرفی، لغوی و نحوی مطرح شده است و سایر مطالبی می توان یک ترجمه ارائه نمود که به هدف زبان که انتقال سریع و آسان مفاهیم در چارچوب لفظ به مخاطب با رنج سنی گوناگون است، نائل آیم.

بنابراین به نظر می رسد که بهتر می بود به جای برگردان برخی واژه ها، ترجمه بهتری ارائه می شد از جمله به جای کلمه: اجتناب کردن: دوری کردن و نزدیک نشدن؛ ظن: گمان ناپسند؛ تجسس: پیگیری کردن مواردی که مردم پنهان کردن؛ غیبت: بازگویی عیب دیگران که وجدان شما ناراحت می شود؛ کراهت: عدم خواست و رضایت؛ تقوا: نگه داشتن خود از امور ناپسند.

بنابراین به نظر می رسد که ترجمه مختار این گونه می تواند باشد:

« ای اهل ایمان، از زیادی گمان در حق یکدیگر دوری گزیده و حتی نزدیک آن هم نشود، زیرا حقیقتاً برخی از گمان ها گناه و معصیت بوده و مواردی را که مردم پنهان می دارند را پیگیری نکرده و از بازگوی عیب دیگران که وجدان شما از آن ناراحت می شود بپرهیزید. آیا از روی اراده می خواهید که بخورید گوشت برادرتان را در حالی که مرده است، در حقیقت این خلاف خواست و رضایت شماست و از آن فاصله می گیرید (حتی در فکر کردن به آن) بنابراین خود را در زیان ها (که از جمله آن گمان ناپسند است) حفظ کنیم با کمک جستن از خداوند که همانا و به راستی خداود عزوجل بسیار توبه پذیر بوده و دمادم سایه مهرش بر سر ما سایه افکنده است.»

می دانیم که کمال کار این نبوده و نیست ولی می خواهیم یک مطلب را در ذهنمان روشن کنیم که با شناخت کلام می توان مفاهیم موجود در ذهن را به مخاطب هرچه بهتر ارائه نمود.

شاید خود به این هدف نرسیده باشیم اما هدفان این بوده است که به این نقطه برسیم، هرچند که خود می دانیم فاصله ما تا آن نقطه زیاد بوده و نیاز به کار بیشتر در این زمینه است.

**نکات تفسیری آیه**

شاید اگر بخواهیم پر رنگ ترین تصویر اخلاقی را از بحث خود نمایان کنیم آن این است که حرمت آبروی انسان بالاتر از حرمت خون و جان اوست یا همان جمله معروف که آبروی یک مومن از خانه خدا بالاتر است.

با این بیان در تفاسیر سعی شده است، راجب به ظن به ما توضیح ارائه شود و ما را با انواع آن آشنا سازد بعد آن قسم از ظن که اثم است را برای ما روشن ساخته و خود کلمه اثم را نیز توضیح دهند و از این ره برای ما روشن می سازد که دایره ظن نسبت به ظن هایی که اثم هستند بیشتر است و منظور آیه شریفه آن دسته از ظن های است که گناه شمرده شده و عقوبت دارند.

حال خوب است که بعد آشنای با معانی ظن و إثم، به تفاوت معنایی(الظَّنِّ) و (إِثْمٌ) پرداخته و با تعریف ظن و انواع آن نیز آشنا شویم. ابتدا با تفاوت معنایی(الظَّنِّ) و (إِثْمٌ). نخست به معنای کلی این بخش دقت کنید:

در تفسیر مجمع البیان آمده است: «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» مقاتل بن حسان و مقاتل بن سليمان گويند: منظور از آن گمانها كه گناه است گمانهايى است كه انسان نسبت به برادر مسلمان خود ظاهر ساخته است.

بعضى گفته‏اند: اينكه خداوند فرموده است: (كَثِيراً مِنَ الظَّنِ‏) براى اينكه بعضى از ظن‏ها بايد بدان عمل شود و مخالفت با آن جايز نيست، و عمل كردن به اين گونه ظن هنگامى كه گناه است كه شخص با اينكه ميتواند علم پيدا كند به گمان خود رفتار نمايد، و اين گمان است كه در آيه گناه شمرده شده است، و نبايد بدان عمل نمود، اما آن دسته از ظن و گمانها كه راهى براى تبديل آنها به علم نيست گناه نيست، و روى همين اصل است كه خداوند فرموده است بعضى از گمانها گناه است، نه همه آنها، و ظنّ نيكو در قرآن مجيد بيان شده و در اين آيه به آن اشاره شده است: (لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً). بعضى از مفسّرين گفته‏اند معنى آيه اين است بر مؤمن واجب است كه (نسبت به ديگر برادران) خوش‏بين باشد، و در مواردى كه قابل توجيه است هر چند كه ظاهر آن مورد پسند نباشد بدگمان نباشد. (طبرسى، فضل بن حسن‏‏، ج‏23، ص: 218-219)

در واقع می توان گفت که همانا ظن انواعی دارد که آن وجه مذمومش گمان بد نسبت به دیگران است، و حکم اثم بر این وجه از ظن اطلاق شده است.

و همان طور که از واژه ی اثم پیداست به معنای خفگی است یعنی گمان بد به مانند گرفتگی راه تنفس انسان را از اهداف والایی که دنبال آن است باز می دارد. همان طور که مولانا می فرماید:

این خیال و ظن بد چون شد پدید صد هزاران یار را از هم برید

گمان بد جامعه را به نابودی می کشاند و این برای همه ما آشکار و روشن می باشد.

تعریف ظن و انواع آن: « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِثْمٌ ...»:

علاوه بر تعریف که در بخش لغت ذکر شد، علامه در المیزان ذکر می فرماید: «مراد از ظنى كه در اين آيه مسلمين مامور به اجتناب از آن شده ‏اند، ظن سوء و گمان ناروا است (یعنی همان عدم یقین به امری و حکم کردن به آن مذموم شمرده شده است)، و گر نه ظن خير كه بسيار خوب است، و به آن سفارش هم شده، هم چنان كه از آيه‏:" لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً" [چرا مؤمنين و مؤمنات وقتى تهمت‏ها را مى‏شنوند به يكديگر حسن ظن نمى‏ورزند. سوره نور، آيه 12، هم استفاده مى‏شود.

و مراد از" اجتناب از ظن" اجتناب از خود ظن نيست، چون ظن، خود نوعى ادراك نفسانى است، و در دل باز است، ناگهان ظنى در آن وارد مى‏شود و آدمى نمى‏تواند براى نفس و دل خود درى بسازد، تا از ورود ظن بد جلوگيرى كند، پس نهى كردن از خود ظن صحيح نيست. بله، مگر آنكه از پاره‏اى مقدمات اختيارى آن نهى كند. پس منظور آيه مورد بحث نهى از پذيرفتن ظن بداست، مى‏خواهد بفرمايد: اگر در باره كسى ظن بدى به دلت وارد شد آن را نپذير و به آن ترتيب اثر مده.( طباطبايى، محمدحسين‏، 1374ه ش، ج‏18، ص: 483)

بنابر این روشن است که دایره ظن نسبت به ظن هایی که اثم هستند بیشتر است و منظور آیه شریفه آن دسته از ظن های است که گناه شمرده شده و عقوبت دارند.

بعد از آن فرق غيبت با تجسس را مورد بررسی قرار می دهد که علامه در این زمینه می فرماید: « تنها فرق این دو در اين است كه غيبت اظهار عيب مسلمانى است براى ديگران- چه اينكه عيبش را خود ما ديده باشيم و چه اينكه از كسى شنيده باشيم- و تجسس عبارت است از اينكه به وسيله‏اى علم و آگاهى به عيب او پيدا كنيم. ولى در اينكه هر دو عيب جويى است مشتركند، در هر دو مى‏خواهيم عيبى پوشيده بر ملا شود. در تجسس براى خود ما بر ملا شود، و در غيبت براى ديگران. ( طباطبايى، محمدحسين‏، 1374ه ش، ج‏18، ص: 484-485)

برسی عمیق تر کلمه تجسس: در المیزان بیان شده است:« كلمه" تجسس"- با جيم- به معناى پى‏گيرى و تفحص از امور مردم است، امورى كه مردم عنايت دارند پنهان بماند و تو آنها را پى‏گيرى كنى تا خبردار شوى.

كلمه" تحسس"- با حاء بى نقطه- نيز همين معنا را مى‏دهد، با اين تفاوت كه تجسس- با جيم- در شر استعمال مى‏شود، و تحسس- با حاء- در خير به كار مى‏رود، و به همين جهت بعضى( مجمع البيان، ج 9، ص 137) گفته‏اند: معناى آيه اين است كه: دنبال عيوب مسلمانان را نگيريد، و در اين مقام بر نياييد كه امورى را كه صاحبانش مى‏خواهند پوشيده بماند تو آنها را فاش سازى.( طباطبايى، محمدحسين‏، 1374ه ش، ج‏18، ص: 484)

در مجمع البیان نیز ذکر شده است: «وَ لا تَجَسَّسُوا» ابن عباس و قتاده و مجاهد گويند: يعنى: در جستجوى لغزشهاى مؤمنين نباشيد. و ابو عبيده گفته است تجسّس و تحسّس هر دو به يك معنى است. در قرائتهاى شاذ و نادر از ابن عباس نقل شده است كه (لا تحسسوا) با حاء قرائت مى‏شود. اخفش گويد: تجسس و تحسس دو واژه هستند كه در معنى از يكديگر جدا نيستند جز اينكه تجسّس نسبت به چيزهايى است كه پوشيده شده است، و جاسوس هم از آن گرفته شده است، و تحسّس با حاء عبارت است از بحث نمودن پيرامون چيزى كه آن را مى‏شناسى.

بعضى ديگر گفته‏اند: تجسّس با جيم در شر است، و جاسوس صاحب سرّ سرّ است، (و تحسس در حيز است و حاسوس صاحب سر خير است) و ناموس صاحب سر خير است. بعضى گفته‏اند: يعنى در جستجوى عيبهاى مسلمين نباشيد تا عيبهايى را كه پوشانده‏اند ظاهر سازيد.

نتیجه: پیگیری مخفیانه و بدون رضایت در افکار و احوال فرد یا افرادی را جاسوسی گویند که این کار به شدت نفی شده است.

حال با نگاهی عمیق تر به کلمه یغتب نگاه کنیم: « وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ »:

در تفسیر شریف المیزان آمده است: «كلمه" غيبت" به طورى كه در مجمع البيان‏( مجمع البيان، ج 9، ص 137) معنا كرده- عبارت است از اينكه در غياب كسى عيبى از او بگويى كه حكمت و و جدان بيدار تو را از آن نهى كند، تفاوت دارد با اینکه پشت سر او چيزى را بگويى كه در او نيست آنرا در اصطلاج بهتان و تهمت نامند.( ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏23، ص: 211) البته فقهاء اين كلمه را به خاطر اختلافى كه در مصاديقش از حيث وسعت دارد، به عبارتهاى مختلفى تفسير كرده‏اند كه برگشت همه آن عبارتها به اين است كه در غياب كسى در باره او چيزى بگويى كه اگر بشنود ناراحت شود. و به همين جهت بدگويى دنبال سر فردى كه تظاهر به فسق مى‏كند را جزء غيبت نشمرده‏اند، (چون اگر بشنود كه دنبال سرش چنين گفته‏اند ناراحت نمى‏شود).» ( طباطبايى، محمدحسين‏، 1374ه ش، ج‏18، ص: 484)

همچنین در تفسیر مجمع البیان آمده است: « به عبارت دیگر؛ «وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً» غيبت عبارت است از يادآورى عيبهاى ديگران پشت‏سر آنان به گونه‏اى كه خلاف حكمت باشد.

در حديث آمده است (هنگامى كه در باره فردى از عيبى سخن گفتى كه داراى آن عيب است و خداوند آن عيب را بد مى‏داند، او را غيبت كرده‏اى .. و اگر با عيبى از او ياد كردى كه در او نيست به او بهتان زده‏اى).

از جابر روايت شده است كه رسول خدا (ص) فرمودند: (از غيبت بپرهيزيد كه گناه غيبت از گناه زنا سخت‏تر است[[2]](#footnote-2)، سپس گفتند: زيرا مرد زنا مى‏كند و آن گاه توبه كرده، خداوند او را مى‏آمرزد، اما غيبت كننده آمرزيده نخواهد شد مگر آن گاه كه غيبت شده او را عفو كند، پس خداوند براى غيبت مثالى زده مى- فرمايد:

«أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً» زجاج گويد: تأويل اين مثال بدين طريق است همان‏گونه كه اگر گوشت بدن برادر دينيت را كه مرده است بخورى چون مرده است دردى را حس نمى‏كند، پشت‏سر برادر دينى بدگويى كردن از او نيز همين حالت را دارد.

پس از آنكه به آنان گفتند: آيا هيچ كس از شما دوست دارد كه گوشت برادر دينى خود را كه مرده است بخورد؟ گفتند: نه! به آنان گفته شد: «فَكَرِهْتُمُوهُ» و ... » (طبرسى، فضل بن حسن‏‏، ج‏23، ص: 220-221) که در بررسی افعال جلوتر به معانی شفافتر آنها آشنا خواهیم شد.

حال که با دو کلمه (تَجَسَّسُوا) و (يَغْتَب) آشنا شدیم بد نیست به نکاتی در مورد این دو کلمه اشاره نماییم و مقایسه بین این دو داشته باشیم:

ابتدا باید فرق غيبت با تجسس را مورد بررسی قرار داد علامه می فرماید: « تنها فرق این دو در اين است كه غيبت اظهار عيب مسلمانى است براى ديگران- چه اينكه عيبش را خود ما ديده باشيم و چه اينكه از كسى شنيده باشيم- و تجسس عبارت است از اينكه به وسيله‏اى علم و آگاهى به عيب او پيدا كنيم. ولى در اينكه هر دو عيب جويى است مشتركند، در هر دو مى‏خواهيم عيبى پوشيده بر ملا شود. در تجسس براى خود ما بر ملا شود، و در غيبت براى ديگران.

ارتباط با جمله ی قبلی: به همين جهت بعيد نيست كه جمله‏« أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً ...» تعليل باشد براى هر دو جمله، يعنى هم جمله‏« وَ لا تَجَسَّسُوا» و هم جمله‏« وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً».

« وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ»- كلمه« غيبت»- به طورى كه در مجمع البيان(مجمع البيان، ج 9، ص 137) معنا كرده- عبارت است از اينكه در غياب كسى عيبى از او بگويى كه حكمت و و جدان بيدار تو را از آن نهى كند. البته فقهاء اين كلمه را به خاطر اختلافى كه در مصاديقش از حيث وسعت دارد، به عبارتهاى مختلفى تفسير كرده‏اند كه برگشت همه آن عبارتها به اين است كه در غياب كسى در باره او چيزى بگويى كه اگر بشنود ناراحت شود. و به همين جهت بدگويى دنبال سر فردى كه تظاهر به فسق مى‏كند را جزء غيبت نشمرده‏اند، (چون اگر بشنود كه دنبال سرش چنين گفته‏اند ناراحت نمى‏شود). ( طباطبايى، محمدحسين‏، 1374ه ش، ج‏18، ص: 484-485)

در مورد کلمه میتا نیز می توان گفت که در واقع به چیزی میته گویند که بدون ذبح شرعی مرده باشد، و در این آیه با بیان این لغت، اوج کراهت و زشتی را در قالب آن چه انسان فی نفسه از آن دوری می گزیند نه تنها از خوردن بلکه حتی از دیدن و نزدیک شدن، می رساند.

اگر دقت کرده باشید متوجه خواهید شد که کره ماضی آمده است، در صورتی که تنها به امری در گذشته نسبت ندارد. این دارای یک نکته صرفی است که گاه ما برای یک امر محقق الوقوع از لفظ ماضی بهره گرفته و حتمی بودن آنر بدین وسیله اثبات می نماییم مثلا در مثلا: «نفخ فی الصور»، حتمی بودن دمیدن را می رساند. چون غیبت تشبیه شده است به خوردن گوشت برادر مرده، و این کراهت همیشگی است نه آنکه قبلا کراهت داشته و حالا کراهتش از بین رفته است بنابراین این لفظ با آمده در قالب ماضی، همیشگی بودن نفی از عمل غیبت و تجسس را می رساند.

در مورد کلمه الله جل جلال نیز در مجمع البیان آمده است که: « اللَّه. اسم مخصوص خدا است و سيبويه در باره اصل آن دو وجه بيان ميكند:

1- الاه- بر وزن فعال كه حرف اول آن حذف و الف و لام جانشين آن شده است.

2- لاه- بر وزن فعل كه الف و لام تعظيم بر سر آن در آمده و «اللَّه» شده است.

در اينكه كلمه اللَّه جامد و يا مشتق است خليل ميگويد: اسمى است غير مشتق و لازم نيست كه هر اسمى مشتق باشد، و كسانى كه آن را مشتق دانسته‏اند در اينكه اصل آن چيست اين وجوه را گفته‏اند:

1- مشتق از «الوهيّت» بمعناى عبادت و معناى اللَّه بنا بر اين ذاتى است كه شايسته پرستش ميباشد.

2- مشتق از «وله» بمعناى تحير، و معنايش بنا بر اين ذاتى است كه عقلها در كنه عظمتش متحيّر و سرگردانند.

3- از «الهت» يعنى فزع و گريه كردم و خدا كسى است كه همه مردم در احتياجاتشان سوى او جزع و ناله ميكنند.

4- از «الهت إليه» بسويش آرامش يافتم و معنايش اين است كه دلها با ذكر و يادش آرام مى‏گيرند.

5- از (لاه) يعنى پوشيده شد كه او ذاتى است پوشيده از اوهام و آشكار و ظاهر با دليل‏ها و برهانهاى عقلى.» (ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏1، ص: 38)

و اما مراد از تقوى اجتناب و پرهيز از مطلق گناهان باشد- هر چند كه تا كنون مرتكب آن نشده باشند- آن وقت مراد از جمله‏" إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ" اين مى‏شود كه: خدا بسيار به بندگان با تقوايش مراجعه نموده در صدد هدايت بيشتر آنان برمى‏آيد، و هر لحظه با فراهم كردن اسباب، آنان را از اينكه در مهلكه‏هاى شقاوت قرار گيرند، حفظ مى‏كند، و نسبت به ايشان مهربان است. اینکه می فرمایید: «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ» بدان معناست که؛ خداوند توبه پذير است. (ترجمه تفسير مجمع البيان، ج‏23، ص: 223)

در مورد کلمه توبه راغب اصفهانی نیز بیان می کند که: « التّوب‏ يعنى ترك گناه به بهترين وجه، واژه- تَوْبَة، از جهاتى از اعتذار رساتر است زيرا اعتذار و عذرخواهى بر سه وجه است:

1: اينكه عذر خواهنده مى‏گويد نكرده‏ام. 2: يا باين دليل گناه كردم. 3: يا اينكه گناه كردم بد كرده‏ام و ديگر تكرار نمى‏كنم. كه اين معانى وجه چهارم ندارد و قسمت اخير يعنى معنى سوّم همان توبه است.»

بنابر این با توجه به بیان راغب اصفهانی: « التَّوَّاب‏ به معنای زياد توبه كننده است يعنى هر زمانى از پاره‏اى از گناهان بترتيب توبه مى‏كند تا اينكه همه آنها را ترك كند و همين واژه يعنى توّاب در باره خداوند نيز بكار مى‏رود زيرا خداى نيز در هر حالى بعد از حال ديگر پذيرنده توبه زياد و پياپى بندگان است.» (راغب اصفهانى، حسين بن محمد، 1356ه ش، ج‏1، ص: 349)

در الميزان نیز آمده است: «علّت عدم قبول برخی از توبه ها آنست كه يأس از زندگى و ترس قيامت او را بتوبه و ندامت مجبور كرده و آنگاه كه نه حيات دنيوى هست و نه عمل خيرى، توبه و رجوع واقعيت نخواهد داشت يعنى آن در واقع توبه و برگشت حقيقى نيست.»

مجمع البيان نیز بیان داشته است: «علّت عدم قبول آنست كه بنده در آن حال بفعل حسنات و ترك قبائح مجبور شده و از حدّ تكليف خارج ميگردد زيرا كه مستحق مدح و ذمّ نيست و آنگاه تكليف وجود ندارد.»

حاصل مطلب شیخ طبرسى آنست كه توبه آنها توبه واقعى است و علّت عدم قبول، گذشتن ظرف عمل و زمان تكليف و همچنين مجبور بودن است. همچنی بیان می دارد که مبادرت و شتاب به توبه، شرط پذيرش آنست‏.

و از اينجا روشن مى‏شود كه چرا در آيه مورد بحث نزديك بودن توبه را قيد كرد و فرمود:" ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ" و معلوم مى‏شود كه اين قيد به ما مى‏فهماند عامل ارتكاب عمل زشت اگر جهالت باشد تا آخر زندگى انسان دوام نمى‏يابد، و صاحبش را از اين كه روزى به تقوا و عمل صالح بگرايد نوميد نمى‏سازد، و چون معاند و لجوج بر عمل زشت خود ادامه نمى‏دهد، بلكه به زودى از آن عمل منصرف مى‏شود، پس مراد از كلمه (قريب) عهد قريب و يا ساده‏تر بگويم، فاصله نزديك است، و منظور اين است كه گنه كار قبل از پيدا شدن علامتهاى آخرت و فرا رسيدن مرگ توبه كند. و گرنه صرف توبه فائده‏اى ندارد هر معاند لجوج هر قدر هم عناد و لجاجت داشته باشد.»

شهید شعیر مطهری در کتاب آزادی معنوی در مورد توبه یک تحليل از نظر روانى‏ بیان می نمایند که خالی از لطف نیست گفتن آن: « توبه يعنى چه؟ توبه از نظر روانى براى انسان چه حالتى است و از نظر معنوى براى انسان چه اثرى دارد؟ در نظر بسيارى از ما توبه يك امر بسيار ساده‏اى است؛ هيچ وقت به اين فكر نيفتاده‏ايم كه توبه را از نظر روانى تحليل كنيم. اساساً توبه يكى از مشخصات انسان نسبت به حيوانات است. يعنى انسان بسيارى مميزات و مشخصات و كمالات و استعدادهاى عالى دارد كه هيچ كدام از آنها در حيوانات وجود ندارد؛ يكى از اين استعدادهاى عالى در انسان، همين مسئله توبه است. توبه به معنى و مفهومى اين نيست كه ما لفظ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبّى وَ أَتوبُ الَيْه را به زبان جارى كنيم؛ از مقوله لفظ نيست. توبه يك حالت روانى و روحى و بلكه يك انقلاب روحى در انسان است كه لفظ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبّى وَ أَتوبُ الَيْه بيان اين حالت است نه خود اين حالت، نه خود توبه، مثل بسيارى از چيزهاى ديگر كه در آنها لفظْ خودش آن حقيقت نيست بلكه مبيّن آن حقيقت است. اينكه ما روزى چندين بار مى‏گوييم أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبّى وَ أَتوبُ الَيْه نبايد خيال كنيم كه روزى چند بار توبه مى‏كنيم. ما اگر روزى يك بار توبه واقعى بكنيم، مسلّماً مراحل و منازلى از قرب به پروردگار را تحصيل مى‏كنيم.» (مطهرى، مرتضى‏‏، 1384 ه. ش‏، ج‏23، ص: 536-537)

اين جهان همچون درخت است اى گرام ما بر آن چون ميوه‏هاى نيم خام‏

بعد از این که با معنای تواب و رحیم آشنا شدیم بد نیست که به بررسی جمله (إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ) بپدازیم:

ظاهر اين عبارت اين است كه عطف باشد بر جمله‏" اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ". البته اين ظهور در صورتى است كه مراد از تقوى، اجتناب از همين گناهانى باشد كه قبلا مرتكب شده بودند، و بعد از نزول اين دستور از آن توبه كنند، آن وقت معناى‏" إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ" اين مى‏شود كه: خدا بسيار پذيراى توبه است، و نسبت به بندگان تائب كه به وى پناهنده مى‏شوند مهربان است.

و اما اگر مراد از تقوى اجتناب و پرهيز از مطلق گناهان باشد- هر چند كه تا كنون مرتكب آن نشده باشند- آن وقت مراد از جمله‏" إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ" اين مى‏شود كه: خدا بسيار به بندگان با تقوايش مراجعه نموده در صدد هدايت بيشتر آنان برمى‏آيد، و هر لحظه با فراهم كردن اسباب، آنان را از اينكه در مهلكه‏ هاى شقاوت قرار گيرند، حفظ مى‏كند، و نسبت به ايشان مهربان است.

و اينكه گفتيم دو احتمال دارد، بدين جهت است كه توبه از جانب خدا دو گونه است: يك توبه خدا قبل از توبه بنده است، و آن به اين است كه به بنده خود رجوع نموده، او را موفق به توبه مى‏نمايد، هم چنان كه فرموده:" ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا"، و يك توبه ديگرش بعد از توبه بنده است، يعنى وقتى بنده‏اش توبه كرد، دوباره به او رجوع مى‏كند تا او را بيامرزد و توبه‏اش را بپذيرد، هم چنان كه فرموده:" فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ". و اینکه می فرمایید: «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ» بدان معناست که؛ خداوند توبه پذير است و آوردن کلمه ی «رَحِيمٌ»؛ نشان دهنده ی آن است که خداوند نسبت به مؤمنين مهربان است. (طبرسى، فضل بن حسن‏‏، ج‏23، ص: 223)

**جمع بندی**

حال با گذشت از بخش های گوناگون می خواهیم بدانیم که چه مقدار علوم ادبی بالاخص لغت، صرف و نحو را در ترجمه دقیق تاثیر گذار می باشد؟ اما این نکته را از یاد نمی بریم ما با خواندن ادبیات به نکاتی از ترجمه می رسیم ولی برای داشتن ترجمه دقیق تر نیازمند به علوم دیگری مانند کلام و منطق و فلسفه و ... هستیم تا بتوانیم به عمق معنای آن پی ببریم.

در توضیحات سعی شده از آیه الگو گرفته و مثال های برای روشن تر شدن هر چه بیشتر آیه مربوطه بیاوریم.

برای مثال در واکاوی لغوی کلمات، به معنای ریشه ای از آن می رسیم و تعداد حروف تشکلیل دهنده اش آشنا می سازد. برای مثال کلمه کرهتم از دل واکاوی لغوی به این می رسیم که از سه حرف کاف و راء و هاء تشکیل شده است و معنای کراهت داشتن را به ما می دهد و در مثال دیگر کلمه إنّ که خود دارای تاکید بوده و آمدنش می خواهد تاکید بیشتری را به جمله مربوطه بدهد و توجه مخاطب را بیش از پیش جلب نماید.

صرف نیز به ما این قابلیت را می دهد که بتوانیم مخاطب کلام، تعلق زمانی آن، معنای الحاقی آن از طریق رفتن به باب، نیازمندی اش به مفعول، معلوم و مجهول بودنش، معرفه یا نکره بودنش و سایر اموری که در دایراش جای دارد را بشناسیم، مثلا کلمه الظن، چرا ال استغراق گرفته است در صورتی که همه ظن ها که بد نیستند مثلا ظن به خود ستوده شده و در عوض ظن بد نسبت به خداوند و دیگران سرزنش شده است یا مثلا احد نکره آمده است و در سیاق نفی نیز می باشد. و می دانیم که نکره در سیاق نفی مفید عموم می باشد و از این مطلب به این نکته می رسیم که منظور از احد یک نفر از شما ها نیست بلکه شامل تمام نوع بشر می شود که دارای یک دلیل اصولی است که جای بحث آن در این مقاله نمی باشد.

در نحو نیز ما با شناخت نقش، لباس معنایی جدیدی به کلمه اضافه می کنیم، و برای مخاطب جایگاه کلام را روشن می کند که آیا در جایگاه فاعل، مفعول، نعت و یا جایگاه های دیگر است، مثلا کلمه میتا که حال از اخیه بوده است، و حالتش را در حال اکل می رساند.

در پایان همان طور که مشخص است ما به طور مختصر و در حد یک مقاله به این موضوع پرداخته ایم**.** اما با گذر از باب های مختلف می توان به نکاتی اشاره کرد که کم و بیش در بخش های پیشین گذشت، مثلا در برخی از مطالب به بحث اخلاق، نیز اشاره شده استو در مطالب دیگر به اینکه آیا برای درک پل بین ذهن و لفظ نیاز به دانشی هست و این دانش چه کمکی به ما خواهد کرد و نقش ادبیات در این بین چیست؟

با نگاهی به آیه 12 سوره حجرات سعی شد تا حدی به این سوال ها پاسخی در حد یک مقاله ارائه شود.

ما همچنین سعی کردیم با ترچمه ای که ارائه می کنیم به این نتیجه برسیم که نمود تاثیرات لغوی، صرفی و نحوی بیشتر درک شود و میزان تاثیر آنها در فهم آیه روشن گردد و از این میان یک نکته اخلاقی را بیرون کشیدم و روشن ساختیم که با آشنایی با ابزار کار، چگونه می توان اینقدر از آیه مطالب شیرین استخراج نمود که برای قشرهای مختلف مفید فائده بوده و ما را در جهت رشد فرهنگ فردی و جامع یاری رساند.

امید است که مورد توجه حق قرار گرفته و حضرت صاحب الامر از ما راضی باشند.

**منابع و ماخذ**

1. قرآن
2. طباطبایی، سید محمدحسین، (مترجم: موسوى، محمد باقر)، (1390)، ترجمه تفسیر المیزان (چاپ پنجم)، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى‏
3. طبرسی، فضل بن حسن، (نورى همدانى، حسين‏)، (1372)، ترجمه مجمع البیان (چاپ اول)، تهران: فراهانى‏
4. مطهری، مرتضی، (1384)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (چاپ هفتم)، تهران: انتشارات صدرا
5. ابن منظور، محمد بن مكرم‏، (1414)، لسان العرب‏ (چاپ سوم)، بیروت: انتشارات دار صادر
6. ابن فارس، احمد بن فارس، (1404)، معجم مقاييس اللغة (چاپ اول)، قم: مكتب الاعلام الاسلامي‏
7. قرشى، على اكبر، (1371)، قاموس قرآن‏ (چاپ ششم)، تهران: دار الكتب الاسلاميه‏
8. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (مترجم: خسروی حسینی، غلامرضا)، (1369)، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن(چاپ اول)، تهران: انتشارات مرتضوی
9. مصطفوى، حسن‏، 1368، التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏ (چاپ اول)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي‏
10. پژوهشهای قرآنی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 42 و 43، ویژه نامه انقلاب اسلامی ، 1384

1. در (راغب اصفهانى، حسين بن محمد، 1356ه ش، ج‏2، ص: 532) و ( مصطفوى، حسن‏، 1368 ه ش، ج‏7، ص: 179-182) نیز مطالبی بیان شده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. البته منظور آسانى توبه زنا است نسبت به غيبت كه هم حقّ اللَّه دارد و هم حقّ الناس بر خلاف زنا كه اگر محصنه نباشد فقط حقّ اللَّه دارد، و گرنه عظمت گناه زنا نسبت به غيبت روشن است (كاظمى) [↑](#footnote-ref-2)